

روزنامه‌نگاری دهخدا*

سید فرید قاسمی

علامه علی‌اکبر دهخدا در سال ۱۲۹۷ ه. ق در طهران زاده شد. هفتاد و هفت سال زیست و در غروب دوشنبه هفتم اسفندماه ۱۳۳۴ ش به دیار باقی شتافت. دربارهٔ این عالم فرزانه چندین عنوان کتاب و دهها مقاله در مطبوعات چاپ و منتشر شده است. همچنین موضوع دهها پایان‌نامهٔ تحصیلی را در دانشگاهها به وی و آثارش اختصاص داده‌اند. فهرست این آثار را محقق گرامی جناب آقای محمد گلبن در کتابی با عنوان کتابشناسی دهخدا فراهم آورده‌اند که امیدواریم بزودی به زیور طبع آراسته شود.

عظمت دهخدا در آثار او هویدا است. «مجموعه اشعار دهخدا» به کوشش و با مقدمهٔ دکتر معین، «خاطرات دهخدا از زبان دهخدا»، «مقالات دهخدا» و «دیوان دهخدا» به کوشش و با مقدمهٔ دکتر سید محمد دبیرسیاقی، مجلهٔ آینده (شمارهٔ مخصوص دهخدا)، «نامه‌های سیاسی دهخدا» به کوشش و با مقدمهٔ ایرج افشار، «دهخدای شاعر» و «برگزیده و شرح آثار دهخدا» به کوشش و با مقدمهٔ ولی‌الله درودیان و «علی‌اکبر دهخدا» به اهتمام علی جانزاده از جمله آثاری هستند که گوشه‌هایی از شخصیت سیاسی و فرهنگی این علامهٔ یگانه و صاحب بزرگترین

*. کلک، اسفند ۱۳۷۵، شمارهٔ ۸۴، صص ۳۰۰ تا ۳۰۳.

«لغت‌نامه» فارسی را به ما شناسانده‌اند. این نوشتار نکته بدیع و کشف جدیدی را در بر ندارد. فقط دریغ آمد ویژه‌نامه مطبوعات را انتشار دهم و نامی از «دهخدای روزنامه‌نگار» در این دفتر نباشد. از این رو مطلب مختصری تنظیم کردم تا نام و یادش زینت‌بخش این مجموعه باشد.

علی‌اکبر دهخدا روزنامه‌نگاری را با سردبیری صوراسرافیل آغاز کرد. روزنامه‌ای که با تدبیر او در عهد خود ولوله‌ای برپا کرد. او در صوراسرافیل با زبان مردم سخن گفت و با این روزنامه سبک نوینی را از روزنامه‌نگاری در این مرز و بوم بنیاد نهاد. سی و دو شماره از این روزنامه را در طهران انتشار داد که کودتای جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هـ. ق به وقوع پیوست و او پس از چندی به ناچار به فرنگ رفت و در ایوردن سویس اقامت گزید. سه شماره صوراسرافیل را در آنجا منتشر کرد و سپس راهی اسلامبول گردید.

در اسلامبول پانزده شماره روزنامه با عنوان سروش انتشار داد. با خلع ید محمدعلی شاه به ایران مراجعت کرد و به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد. نمایندگی مجلس مانع از فعالیت‌های روزنامه‌نگاری وی نشد و به مدت پنج سال همکاری خود را با مطبوعات ادامه داد تا اینکه جنگ بین‌الملل اول پدید آمد و فصل دیگری از زندگی پر بار او گشوده شد. دکتر سید محمد دبیرسیاقی درباره روزنامه‌نگاری دهخدا و «اعتقاد مردم به روزنامه صوراسرافیل» نوشته است: «تأثیر روزنامه صوراسرافیل خاصه مقالات طنزآمیز دهخدا با عنوان چرند و پرند که به زبان ساده و همه‌کس فهم نوشته می‌شد، و در روزنامه‌نگاری مکتب ساده‌نویسی و نوشتن به زبان توده مردم را گشود. از آنجا که با زبان مردم کوچه و زبان به خدمت آنان و بیان دردها و نیازها و بازگفتن رنجها و ستمکشی‌هاشان درآمده

بود و نتایج نامطلوب جهل و خرافه‌پرستی و آثار ستم مستبدان و جباران و ناروایی‌ها و نابسامانی‌های اجتماع را خوب و روشن نشان می‌داد، در قلب توده مردم نفوذ بسیار کرده بود. و چون به وسیلهٔ کودکان در کوی و برزن و همهٔ شهرها پراکنده و نشر می‌گردید و آسان در دسترس همگان قرار می‌گرفت ناگزیر خواننده بسیار داشت و اینکه گفته‌اند تعداد هر شماره بیست و چهار هزار نسخه بوده است هرچند با وضع آن روز مطبوعات و تعداد مردم باسواد و روزنامه‌خوان آن زمان مشکوک است اما غیرممکن نمی‌نماید. باری مرحوم دهخدا برای نگارنده حکایت کرد که محل ادارهٔ روزنامه در ضلع غربی خیابان علاءالدوله (فردوسی حالیه) نزدیک میدان توپخانه روبروی مهمانخانهٔ مرکزی و بالاخانه‌ای بود با پله‌های بسیار از کف خیابان. برای بالا آمدن روزهایی که روزنامه منتشر می‌شد پیرمردی خمیده قامت که شغل باربری داشت با پشته سنگین خود از آن پله‌ها بالا می‌آمد یک عباسی (چهار شاهی) بهای یک شماره روزنامه را می‌داد و می‌خرید و می‌رفت. یک روز که نفس‌زنان از آن پله‌های تیز و طولانی بالا آمد، گفتم چرا کوله‌پشتی خود را دم در نمی‌گذاری که راحت‌تر بالا بیایی. گفت: ممکن است ببرند. گفتم: پس از همان پایین وقتی می‌آیی مرا صدا بزن روزنامه را من پایین می‌آورم و پولش را آنجا می‌گیرم که شما این همه پله بالا نیاید و فرسوده نشوید. گفت: پولی که می‌دهم بابت بهای روزنامه است، اگر خودم برای گرفتنش از پله‌ها بالا نیایم پس ثوابش چه می‌شود؟

دهخدا می‌گفت: از این همه اعتقاد راستین و صادقانه و صمیمانه مدتها در حیرت ماندم و به خود گفتم: «اگر سخنم و نوشته‌هایم تأثیری دارد بی‌شک مایه‌اش همین صفاها و صداقتها و اعتقادات است» (علی اکبر دهخدا، ص ۱۰۷).

باری، همان‌گونه که پیشتر اشاره شد «دهخدا غروب روز دوشنبه ۷ اسفندماه ۱۳۳۴ شمسی درگذشت. ده روز بعد فریدون مشیری در مجله روشن‌فکر راجع به آخرین ساعت حیات دهخدا نوشت: دهخدا با صورت متورم و چشمان برآمده دو زانو نشسته بود. بیماری و خستگی چهل و هشت سال کار او را از پای درآورده بود. سنگینی چهل و هشت سال مطالعه و تحقیق و جستجو‌شانه‌های ناتوان او را خرد می‌کرد. هزاران جلد کتاب که در مدت چهل و هشت سال با او سخن گفته و گفتگو کرده بود، اینک همه خاموش نشسته و استاد پیر را تماشا می‌کردند.

در این هنگام دکتر محمد معین و سید جعفر شهیدی همکاران صمیمی و مهربان او به عیادتش آمدند. دهخدا در همان حال گفت: پوست بر استخوان ترنجیده.

لحظاتی چند به سکوت گذشت. استاد پیر هر چند لحظه یک بار به حالت اغما فرو می‌رفت و باز به حالت عادی برمی‌گشت. در یکی از این لحظات لبان دهخدا سکوت سنگین را شکست و گفت: که پرس.

باز چند لحظه سکوت برقرار شد و دهخدا مجدداً گفت: که پرس.

در این موقع آقای دکتر معین پرسید:

منظورتان شعر حافظ است؟

دهخدا جواب داد: بله.

دکتر معین گفت: مایل هستید برایتان بخوانم؟

دهخدا گفت: بله.

آنگاه دکتر معین دیوان حافظ را برداشت و چنین خواند:

درد عشقی کشیده‌ام که می‌پرس
زهر هجری چشیده‌ام که می‌پرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار
دلبری برگزیده‌ام که می‌پرس
آنچنان در هوای خاک درش
می‌رود آب دیده‌ام که می‌پرس
من به گوش خود از دهانش دوش
سخنانی شنیده‌ام که می‌پرس
سوی من لب چه می‌گزی که مگوی
رنج‌هایی کشیده‌ام که می‌پرس
همچو حافظ غریب در ره عشق
به مقامی رسیده‌ام که می‌پرس

از آن لحظه به بعد دهخدا به حالت اغماء فرو رفت و روز بعد جان سپرد.

(همان، ص ۱۶)